

در باب ساختار و سخن^۱ داستان فرارفتن کارنپ از مرزهای ویتگنشتاینی

مجید داودی بنی^۲

دکترای فلسفه علم و عضو هیأت علمی پژوهشکده علم، فلسفه و اخلاق مهندسی دانشگاه صنعتی امیرکبیر

چکیده

در این مقاله به بررسی قراردادگرایی کارنپی در مقابل پس‌زمینه‌ی غالب ویتگنشتاینی آن روزگار می‌پردازیم، این پس‌زمینه را کارنپ جزم‌گرایانه و غیرقابل قبول به شمار می‌آورد. مقاله را با داستان رضایت‌مندی اولیه و نارضایتی نهایی تجربه‌گرایان از رویکرد تاتولوژیک ویتگنشتاین نسبت به صدق‌های منطقی و ریاضی آغاز می‌کنیم. آن‌گاه موضع‌گیری کارنپ در مقابل دیدگاه مطلق‌گرایانه ویتگنشتاین را بررسی می‌کنیم، دیدگاهی که از دید کارنپ عامل قراردادی در زبان را نادیده می‌گرفت. تلاش کارنپ برای ارائه‌ی تبیینی مناسب که با سرشت قراردادی منطق و ریاضیات منطبق باشد، ما را به پرسش رابطه‌ی بین بخش‌های زبانی و تجربی زبان رهنمون می‌کند. به نظر می‌رسد که این رابطه به شکلی قابل قبول در کتاب *ساختار نحوی منطقی جهان* تبیین نمی‌شود.

واژگان کلیدی: کارنپ، ویتگنشتاین، صورت منطقی، قراردادگرایی، منطقی بودن، ساختار نحوی.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۸/۲۵ تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۳/۱۱

۲. پست الکترونیک: m.davoody@aut.ac.ir

مقدمه

عجیب این است که برتراند راسل شهیر، یکی از بزرگ‌ترین احیاگران تجربه‌گرایی در دوره‌ی معاصر، هیچ تلاشی برای ارائه یک تبیین قابل قبول تجربه‌گرایانه از ریاضیات و منطق به عمل نیاورده بود. بهترین شکل تبیین تجربه‌گرایانه از ریاضیات را می‌توان در آراء دیوید هیوم یافت که اذعان کرده بود:

می‌توان تصور کرد که هر موضوع اندیشه‌ی انسان در یکی از این دو دسته قرار می‌گیرد، رابطه بین تصورات و امور واقع. علم هندسه و جبر و حساب، و خلاصه هر تصدیقی که به شکلی شهودی یا اثباتی یقینی باشد، از نوع اول است. این که مربع وتر برابر با مربع دو ضلع است، یک گزاره است، که رابطه‌ی بین این اشکال را بیان می‌کند. این که سه پنج تا نصف سی تا است، رابطه‌ای بین این اعداد را بیان می‌کند. گزاره‌هایی از این نوع تنها با عمل اندیشه و بدون وابستگی به موجودات جهان قابل کشف اند. هر چند ممکن است هرگز در جهان مثلث یا دایره‌ای وجود نمی‌داشت، صدق‌های اثبات شده به دست اقلیدس همواره یقین بخش بودن و بینه بودن خود را حفظ می‌کردند.^۱

راسل هیچ‌گاه از سودمند بودن این رویکرد اطمینان حاصل نکرد. او در قبال مسأله رویکردی متفاوت اتخاذ کرد: «موضوع اندیشه هر چه باشد، ... آن را یک عبارت می‌نامم ... عبارت را به معنای واحد کلمه به کار می‌برم، به معنای یک فرد و یک هویت ... هر عبارتی هستی دارد، یعنی به شکلی هست. یک مرد، یک لحظه، یک عدد، یک طبقه، یک رابطه، یک ابولهلول، یا هر چیز دیگری که به‌توان از آن نام برد، حتماً یک عبارت است.^۲ معمولاً این دیدگاه را در چارچوب بحث افلاطون‌گرایی می‌نامند و به نظر می‌رسد که این دیدگاه روزگاری کاملاً بین ریاضی‌داران نام‌دار طرفدار داشته و هنوز هم بسیار محبوب است. در دوره‌ی بعدی کارش، راسل از این دیدگاه افلاطونی پشیمان می‌شود و آن را با واقع‌گرایی منطقی «در باب ارجاع» (۱۹۰۵) عوض می‌کند. واقع‌گرایی منطقی راسل مشتمل بر این بود که ما در کنار اشیا محسوس، مستقیماً با برخی اشیا ریاضیاتی و منطقی نیز آشناییم. آشنایی با این اشیا ضامن واقعیت اشیا بود.

1. Hume, *An Enquiry Concerning Human Understanding*, Oxford, 1963[1748], p.18.

2. Russell, B., "On Denoting", *Mind*, NS, Xiv, 1903, p. 43.

این رویکرد در باب منطق و ریاضیات به مذاق تجربه‌گرایان حلقه‌ی وین که برآستی تصور می‌کردند جا دادن هویت ریاضی در سپهر افلاطونی یا دفن کردن آن‌ها در بین اشیا انضمامی جهان با تجربه‌گرایی ناسازگار است، خوش نمی‌آمد. به این دلیل بود که رساله‌ی *منطقی فلسفی* ویتگنشتاین فوراً پس از انتشار به کتاب مقدس تجربه‌گرایان تبدیل شد، زیرا بر این اساس تجربه‌گرا نیازی نداشت در قبال ریاضیات، واقع‌گرا یا افلاطونی باشد: ۴.۴۶۲ گزاره‌ها آن‌چه را می‌گویند نشان می‌دهند... اینهمانگویی‌ها و تناقضات نشان می‌دهند که چیزی نمی‌گویند.

مشابهات رویکرد ویتگنشتاین به مسأله با رویکرد هیومی قابل توجه است. از دید هر دوی آن‌ها جمله‌های ریاضیاتی و منطقی از هر گونه محتوای واقعی تهی‌اند و با این حال هیچ یک از آن دو برای تثبیت جایگاه صدق‌های ریاضی به افلاطون‌گرایی روی نمی‌آورد. راه حل ویتگنشتاین که در صفحات زیر بیش‌تر مورد بررسی قرار می‌گیرد، برای مدت طولانی از انتقاد تجربه‌گرایان مصون نماند. از همان آغاز ۱۹۳۰ برخی از تجربه‌گرایان منطقی معنای نظریه‌ی معنای ویتگنشتاین را جويا شدند. ایشان دریافته بودند که رویکرد ویتگنشتاین آن‌ها را به چیزی بسیار متافیزیکی ملزم می‌کند، چیزی که نمی‌توان آن را به زبانی علمی بیان کرد. این مسأله باعث شد که «یک تضاد درونی» در سنت پوزیتویستی آشکار شود. در این مرحله تجربه‌گرایان به دو گروه تقسیم شدند. برخی از آن‌ها مانند شلیک و وایزمن ترجیح دادند بعد شمانتیکی پوزیتویسم را حفظ کنند، برخی دیگر مانند نیورات، رایسنباخ و پوپر اجازه دادند که غرایز قدیمی پوزیتویستی یک بار دیگر جلو بیفتند و روراست ارتباط واقعیت با معنا را انکار کردند. کارنپ در طبقه‌ی مخصوص به خودش ماند، و استراتژی را انتخاب کرد که با مسأله به شکلی متفاوت برخورد می‌کرد.^۱ در بخش بعد به نوآوری نحوی کارنپ در برخورد با نظریه‌ی معنای ویتگنشتاین و دوگانگی منطقی-تجربی می‌پردازیم.

1. Coffa, A., *Semantic Tradition From Kant to Carnap*, Cambridge University Press, 1991, p. 317.

فرار از زندان

تجربه‌گرایان منطقی به گرمی رساله‌ی ویتگنشتاین را پذیرا شدند، زیرا در مورد مسأله‌ی صدق‌های ریاضی و منطقی به ایشان کمک می‌کرد. ویتگنشتاین نشان داده بود که منطق و ریاضیات چیزی نمی‌گویند و در هیچ قلمرویی ساکن نیستند، نه آسمانی و نه زمینی:

۴.۴۶۱ گزاره‌ها آن‌چه را می‌گویند نشان می‌دهند... اینهمانگویی‌ها و تناقضات نشان می‌دهند که چیزی نمی‌گویند.

اما برعکس جملات منطق و ریاضیات جملات دیگری هستند که محتوای تجربی دارند و آن‌چه امر واقع است را بیان می‌کنند. این امور واقع در زبان تصویر شده‌اند:

۲.۱. ما تصاویر را برای خودمان تصویر می‌کنیم.

۲.۱۱ یک تصویر یک موقعیت را در فضای منطقی بازمی‌نمایاند، یعنی وجود یا عدم وضعیت امور را.

۲.۱۲ تصویر مدل واقعیت است.

این محتوای نظریه‌ی تصویری معنای ویتگنشتاین بود. کارنپ (۱۹۳۴) نظریه‌ی تصویری و جزمهم آن، یعنی تمایز مطلق و غیرقراردادی بین «احکامی که صادق‌اند صرفاً به دلیل ساختار منطقی شان» و احکام مربوط به جملات غیرمنطقی «که نمی‌توان صدق آن‌ها را تنها از جمله تشخیص داد»، را به‌عنوان نظریه‌ی نادرست رد می‌کند. او این دیدگاه‌ها را به منزله‌ی دیدگاه «مطلق‌گرایانه‌ی ویتگنشتاین در مورد زبان، که عنصر قراردادی را در ساخت زبان نادیده می‌گیرد» رد می‌کند.^۱

اما برقرار کردن یک تمایز مطلق بین بخش‌های منطقی و غیرمنطقی زبان تنها بخش نادرست دیدگاه غیرقراردادی ویتگنشتاین نبود. در غیاب عناصر قراردادی، دیدگاه ویتگنشتاین در مورد زبان یک هاله واقع‌گرایانه گرداگرد خود داشت. بنا به تعبیر کوتاه و دقیق البرتو وفا:

رساله ویتگنشتاین تطبیق معنا را ارائه می‌کرد که بر اساس آن چیزی حاضر در واقعیتی که قرار است تصویر کنیم باید در شیء زبانی که به واسطه‌ی آن واقعیت را تصویر می‌کنیم وجود داشته باشد. این امر نه تنها به شکل موضعی که به شکل عمومی نیز صحیح است، نه تنها واقعیت‌های

1. Carnap, R., *Logische Syntax der Sprache*, London, Kegan Paul Trench, Trubner & Co., 1934, p.186.

اتمی، که جهان و واقعیت هم یک شکل و جوهر دارند و زبان اگر تصویرگر واقعیت باشد، باید در آن شکل شریک باشد.^۱

یعنی این که زبان در شکل واقعیت شریک است و زبان صحیح، زبانی است که شکل آن بر واقعیت انطباق می‌یابد. احتمالاً وقتی کارنپ ویتگنشتاین را یک مطلق‌گرا به شمار می‌آورد، منظورش این بود که تلاش ویتگنشتاین برای رسیدن به یک فرم «درست منطقی» را نقد کند، در حالی که از دید کارنپ، می‌بایست در «اقیانوس بی‌کران احتمالات بی‌حد و مرز» شناور شد.^۲

این در ارتباط با نظریه‌ی تصویری و در این زمینه است که ویتگنشتاین مرزهای سخن با معنا را ترسیم می‌کند:

۴.۲۱ گزاره‌ها نمی‌توانند شکل منطقی را بازنمایی کنند: شکل منطقی در آن‌ها انعکاس می‌یابد. زبان نمی‌تواند آن‌چه در زبان انعکاس می‌یابد را بازنمایی کند. آن‌چه خود را در زبان متجلی می‌سازد ما نمی‌توانیم با زبان بیان کنیم. گزاره‌ها شکل منطقی زبان را نشان می‌دهند. آن را به نمایش در می‌آورند.

و تک مضراب فلسفه‌ی ویتگنشتاین، دستور هفتم، قضیه را برای همیشه فیصله می‌دهد: در باب آن‌چه نمی‌توان سخن گفت باید خاموش ماند.

رابطه‌ی شکل منطقی با واقعیت است که به غیرممکن بودن سخن گفتن در باب صورت منطقی می‌انجامد. (وقتی به سرشت شکل منطقی پی‌بریم می‌فهمیم چرا چنین است، در بخش آخر در باب سرشت شکل منطقی سخن می‌گوییم). اگر چنین باشد کارنپ پس از غلبه به جزم‌گرایی ویتگنشتاین می‌تواند به عدم امکان سخن گفتن در باب صورت منطقی غلبه کند.

به هر ترتیب، استیو آودی و اندره کاروس از تمثیل زندان استفاده کردند تا محدودیت زبان از دید ویتگنشتاین را توصیف کنند. در «از زندان ویتگنشتاین تا اقیانوس بیکران: روای ساختار نحوی منطقی کارنپ» (۲۰۰۹)، آودی و کاروس کتاب *ساختار نحوی منطقی زبان* کارنپ را به منزله‌ی تلاشی برای فراتر رفتن از مرزهای ویتگنشتاینی زبان با معنا به شمار آوردند. چنان‌که قبلاً نیز گفتیم، این تفسیر ریشه در اشاره‌های خود کارنپ دارد:

1. Coffa, A., *Semantic Tradition From Kant to Carnap*, p.269.

2. Carnap, R., *Logische Syntax der Sprache*, p.xv.

بر اساس یک تفسیر دیگر، یعنی تفسیر ویتگنشتاین، تنها یک زبان وجود دارد و آن چه که ساختار نحوی به شمار می‌آوریم را نمی‌توان اصلاً بیان کرد - تنها می‌توان آن را «نشان داد». برخلاف این دیدگاه، تلاش می‌کنم نشان دهم که در واقع، ممکن است تنها با یک زبان کار را پیش برد. اما نه با کنار گذاشتن ساختار نحوی، بلکه با نشان دادن این که بدون تناقض نیز می‌توان ساختار نحوی زبان را درون خود زبان صورت‌بندی کرد.^۱

بنابراین کارنپ نه تنها جزم‌گرایی ویتگنشتاینی را نادرست به شمار آورد و سعی کرد آن را با قراردادی تعویض کند بلکه به همین ترتیب تلاش کرد که بخش دیگر رساله‌ی ویتگنشتاین در باب «ناممکن بودن سخن گفتن از ساختار نحوی» را نیز رد کند.

خوانش استاندارد تلاش نحوی کارنپ

به نظر می‌رسد ارائه‌ی شرح خلاصه‌ای از تلاش کارنپ برای غلبه بر زندان ویتگنشتاینی مناسب باشد. شاید باید کار را از چند نکته‌ی بی‌اهمیت آغاز کرد.

در ساختار نحوی منطقی جهان، کارنپ تلاش کرد که یک نظام صوری درست کند که از نشانه‌های قابل پردازش تشکیل شده باشد. راه اصلی برای درست کردن سیستم عبارت بود از تعریف جمله‌ها (از طریق قواعد شکل‌گیری) و قواعد ارجاع (از طریق قواعد تغییر شکل) برای دو سطح زبانی. ممکن است نشان‌های منطقی او کمی برای ما عجیب غریب جلوه کنند، اما هر کسی با میزان اندکی از دانش منطقی می‌تواند از روش ساخت کارنپ سر در بیاورد. او در کتاب خود دو زبان می‌سازد. زبان یک برای ساخت حساب به شکلی بازگشتی مناسب است. نظریه‌ی انواع و اصل موضوعه انتخاب را می‌توان در زبان دو تعریف کرد. به علاوه می‌توان در زبان دو در باب زبان یک نیز سخن گفت. این کار به‌ویژه با استفاده از روش حسابی سازی گودل صورت می‌گیرد (با انتصاب اعداد اول بزرگ‌تر از دو، و توان سه و چهار و پنج و شش اعداد اول بزرگ‌تر از دو به نشان‌های زبان یک، به متغیرها، اعداد مثبت و توابع و محمول‌های تعریف شده و تعریف نشده). به این ترتیب همه تعاریف ساختار نحوی محض به «تعاریف حسابی تعریف می‌شوند، یعنی به تعاریف ویژگی‌ها و روابط بین اعداد».^۲

و به این ترتیب، به نظام زبانی می‌رسیم که نه تنها به درد سخن گفتن از حساب و ریاضیات و امور تجربی می‌خورد، بلکه (برخلاف دیدگاه ویتگنشتاین) ساختار نحوی زبان به

1. Carnap, R., *Logische Syntax der Sprache*, p.53.

2. *Ibid*, p.57.

شکل ساختی در خود زبان بیان شده است. یعنی با ارائه قواعد ساخت و گذار و حسابی کردن فرایندها. اما دیدگاه مطلق گرایانه‌ی ویتگنشتاین فراتر از این است.

به تعبیر کارنپ، مطلق‌گرایی ویتگنشتاین هم‌چنان بیان می‌کند که «ویژگی جمله‌های منطقی این است که می‌توان تنها از نشانه‌های آن‌ها فهمید که صادق‌اند» و «یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جمله‌های غیر منطقی این است که صدق و کذب آن‌ها را نمی‌توان تنها از خود جمله دریافت».^۱ در رویکرد نحوی کارنپ چه بر سر این تمایز می‌آید؟

هر چند تمایز ابتدایی بین منطقی و توصیفی را نمی‌توان بدون توجه به تفسیر مادی زبان برقرار ساخت (زیرا باید در پرداختن به احکام مربوط به جمله‌های غیر منطقی به حوزه فرا-فرمی توجه کنیم)^۲، با این حال، این نکته چندان تأثیرگذار نیست، زیرا می‌توان جمله‌ها را از حالت مادی به حالت صوری ترجمه کرد و می‌توان بخش مادی را «به شکلی صوری در سیستم بازنمایی کرد و به این ترتیب وارد ساختار نحوی کرد».^۳

حال، در حالت صوری، تمایز بین توصیفی و منطقی را با اضافه کردن "d" و "l" به توابع و محمول‌های توصیفی و منطقی می‌توان وارد کرد. کارنپ از این تمایز اولیه در سطح دایره‌ی واژگان پیش می‌رود تا نشان دهد که یک نشانه (یا تابع یا محمولی که آن را در بر می‌گیرد) در صورتی توصیفی است که یا تعریف نشده باشد یا نشانه‌ای توصیفی در زنجیره‌ی تعریف آن به کار رفته باشد، و در غیر این صورت، منطقی است.^۴ برای تسری دادن این تعریف ساده به زبان دو و ساختار نحوی کلی، کارنپ چند اصطلاح فنی دیگر از جمله متعین و نامتعین و به همین ترتیب مفهوم نیمه‌سمانتیکی نتیجه^۵ را نیز می‌افزاید.^۶ تا نشان دهد که جملاتی که تنها از نشانه‌های منطقی برخوردارند، متعین‌اند. اما رابطه‌ی بین منطقی بودن و متعین بودن چنان‌که کارنپ پیش‌بینی کرده است، آرام پیش نمی‌رود. زیرا در کنار ایرادات دیگر، چنان‌که کریث^۷ نیز اشاره کرده است، اگر دایره‌ی لغات منطقی را به منزله تقاطع کلاس‌های ماکسمال بگیریم، چنان‌که هر آن‌چه قابل گفتن است متعین باشد (چنان‌که

1. Carnap, R., *Logische Syntax der Sprache*, p.186.

2. Ibid, p.177.

3. Ibid, p.239.

4. Ibid, p.25.

5. consequence

6. Ibid, see §14, §33, §34f.

7. Creath, R., "Language without logic", in Giere and Richardson *Origins of Logical Empiricism*, Minnesota, 1996.

کارنپ هم همین کار را کرده است^۱، آن‌گاه به ازای برخی مثال‌ها، در آخر معلوم می‌شود که طبقه تقاطعی تهی خواهد بود. از سوی دیگر، اگر بخواهیم بگوییم برخی از محمول‌ها و متغیرهای دخیل در مفهوم منطقی بودن، مسأله سازند (از آن رو که نهایتاً توصیفی‌اند) معلوم می‌شود که کامل بودن یا متعین بودن در ناحیه‌ای خاص تضمین منطقی بودن را نمی‌کند (زیرا عبارات توصیفی متعینی هستند که منطقی نیستند).^۲ تصور می‌کنم استدلال کرپث در این زمینه متقاعدکننده است. به همین دلیل و به این دلیل ساده که کارنپ متعین بودن را به منزله‌ی معیار منطقی بودن گرفته است و بعد در مورد P-rules نشان داده است که عباراتی وجود دارند که از نشانه‌های توصیفی تشکیل شده‌اند، اما متعین‌اند (چون قواعد زبان‌اند)، یک تمایز نحوی بین عبارات توصیفی و منطقی (یا تحلیلی و تألیفی) چندان کارساز نیست. به عبارت دیگر، برخلاف انگلیدس^۳، تصور نمی‌کنم که کارنپ موفق شده برخلاف نظر ویتگنشتاین، یک صورت‌بندی نحوی صحیح از مفهوم منطقی بودن (به مفهوم تحلیلی بودن) ارائه دهد. اما آن‌قدر هم پیش نمی‌روم که بگویم عدم توفیق کارنپ به ارائه‌ی یک تعریف واضح نحوی از تحلیلی بودن نشان می‌دهد که او در شکست دادن نظریه‌ی ویتگنشتاین شکست خورده است. زیرا اگر قراردادگرایی کارنپی را به اندازه‌ی کافی جدی بگیریم، می‌توانیم بگوییم که داشتن یک تعریف نحوی واضح از منطقی بودن چندان ملاک نیست، زیرا تنها مسأله‌ی قرارداد است که چه بخش‌هایی از زبان را توصیفی و چه بخش‌هایی را منطقی به حساب آوریم و داشتن یک تعریف کلی لازم نیست. در واقع حتی در دوره‌ی سمانتیک‌ی نیز کارنپ آن‌قدر متواضع بود که می‌گفت نمی‌تواند یک تمایز واضح بین بخش‌های منطقی و بخش‌های توصیفی زبان بیاید:

در سمانتیک عمومی سؤال این است که آیا می‌توان بر اساس عبارات سمانتیک‌ی دیگر، نظیر «ارجاع» و «صادق»، عبارات «منطقی» و «توصیفی» را به شکلی تعریف کرد که معلوم شود آیا تمایز کلی به هر نظام خاصی به نتایج متناسب با تمایز مورد نظر می‌رسد یا خیر. هنوز هم یک راه‌حل رضایت‌بخش برای این مسأله پیدا نشده است.^۴

1. Ibid, pp.177-178.

2. Ibid, pp.258-259.

3. Angelides, A., "Carnap's 1934 Objection to Wittgenstein's show/say distinction", *Erkenntnis*, 2012, pp.153-154.

4. Carnap, R., *Introduction to Semantics*, Harvard Uni, Press, 1942, p.59.

به هر ترتیب این تمایز را می‌توان به شکلی قراردادی تثبیت کرد و این کار منظور ضد ویتگنشتاینی کارنپ را کاملاً برآورده می‌کند. این نکته پس از ارزیابی قراردادگرایی کارنپ در باب P-rules روشن‌تر می‌شود.

چنان‌که گفته شد نظام زبانی به شکل اصل موضوعی و با تثبیت قواعد شکل‌گیری و قواعد ارجاع تعریف می‌شود. قواعد کاملاً ریاضیاتی و منطقی‌اند، اما در ترسیم ساختار نحوی کلی، کارنپ اشاره می‌کند که:

ممکن است یک زبان با قواعد فرازبانی ارجاع نیز بر سازیم. اولین چیزی که در این میان خود را پیش می‌کشید، عبارت است از قوانین طبیعت، یعنی جملات کلی فیزیک (در این جا فیزیک را به کلی‌ترین شکل در نظر دارم). می‌توان حتی پیش‌تر رفت و نه تنها کلیات که جملات انضمامی را نیز وارد کرد، جملاتی مانند جملات تجربی مشاهداتی... تمام قواعد منطقی ریاضیاتی را L-rules و دیگر قواعد را قواعد فیزیکی یا P-rules می‌نامیم.^۱

حال، بر اساس برنامه‌ی قراردادگرایانه این پرسش که «آیا در ساخت زبان مورد نظر تنها از L-rules استفاده می‌کنیم یا از P-rules هم استفاده می‌کنیم و اگر استفاده می‌کنیم تا چه اندازه چنین می‌کنیم، یک پرسش فلسفی-منطقی نیست، بلکه موضوعی است قراردادی و از این رو، تنها موضوع، اقتضا است».^۲

نمایان‌ترین تجلی این رویکرد قراردادگرایانه اصل تسامح است که گوهر فلسفه‌ی کارنپ است:

در منطق، هنجاری در کار نیست، هر کسی آزاد است که منطق خود را آن‌طور که مایل است بسازد، یعنی نوع زبان خود را آن‌طور که می‌خواهد شکل دهد. تنها چیزی که لازم است انجام دهد، این است که اگر می‌خواهد منطق خود را مورد بحث قرار دهد، روش خود را به شکلی روشن بیان کند، و به جای بحث‌های فلسفی قواعد نحوی ارائه کند.^۳ و به این ترتیب کارنپ به جنبه‌ی دگماتیستی فلسفه‌ی ویتگنشتاین فائق می‌آید. هر دو بخش برنامه‌ی کارنپ تحقق یافته‌اند. او یک نظریه‌ی ساخت نحوی ارائه کرده است و به مطلق‌گرایی فائق آمده است و این است تفسیر استاندارد از رابطه‌ی بین ساخت نحوی منطقی زبان و رساله‌ی منطقی فلسفی.

1. Carnap, R., *Logische Syntax der Sprache*, p.180.

2. Ibid, p.180.

3. Ibid, p.52.

ویتگنشتاین و کارنپ در باب معانی فقیر و غنی ساختار نحوی

در یک سطح ابتدایی، از دید ویتگنشتاین، «ساخت نحوی» همان «گرامری» است که به زبان نشانه‌ای حاکم است.^۱ همین که در باب نحوی استفاده از نشانه‌ها مهارت می‌یابیم، این گرامر بدیهی است (sich von selbstverstehen):

۳.۳۳۴. همین که بفهمیم هر نشانه‌ای چگونه کار می‌کند، قواعد ساخت نحوی منطقی بدیهی می‌شوند.

نمی‌دانم این که هر نشانه چگونه کار می‌کند چیزی است که به توان آن را در قالب زبان بیان کرد یا نه، اما فکر می‌کنم نشان دادن این که هر نشانه چگونه کار می‌کند دقیقاً همان کاری است که کارنپ تلاش کرد به آن شکل ظریف در کتاب *ساخت نحوی منطقی زبان* انجام دهد. به یک معنا، این قواعد در زبان بیان می‌شوند. اما شک دارم که این نحوی صوری بیان از نشان دادن این که هر نشانه چگونه کار می‌کند متفاوت باشند. در این جا، هنوز مفهوم ساختار نحوی به منزله‌ی دستور زبانی که به زبان نشانه‌ای حاکم است چنان مبهم و صورت‌بندی نشده است که نمی‌توان بین گفتن و نشان دادن آن هیچ تمایز قطعی پدید آورد. تا این حد، احتمالاً ویتگنشتاین هیچ مشکلی با امکان سخن گفتن از ساختار نحوی نظام‌های منطقی یا داخل شدن در گفتن این که هر نشانه چگونه کار می‌کند نخواهد داشت، و تلاش نحوی کارنپ مرزهای ویتگنشتاینی را خدشه‌دار نخواهد کرد.

اما همین که تمایلات قراردادگرایانه یا مطلق‌گرایانه‌ی این دو را وارد تصورشان از نظام‌های نحوی بکنیم، کل تصویر تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی ساخت نحوی را چیزی منتزع از تمایلات مطلق‌گرایانه یا قراردادگرایانه تصور می‌کنیم که شاید به آن پیوسته باشند، این ساخت نه چیزی است بیان شدنی نه چیزی است بیان نشدنی. به این معنا، ساخت نحوی مبهم‌تر از آن است که مایه‌ی اختلاف نظر بین ویتگنشتاین و کارنپ قرار گیرد (و این نشان می‌دهد که دو مسأله‌ی مذکور در باب جزم‌گرایی/ قراردادگرایی، و امکان سخت گفتن در باب ساخت نحوی و یا غیرممکن بودن آن، یک مسأله‌ی واحداند).

وقتی که ساخت نحوی به گرایش‌های مطلق‌گرایانه یا قراردادگرایانه آغشته می‌شود، می‌توان آن را ساخت نحوی غنی شده نامید. به شکل منتزع از این گرایش‌ها می‌توان آن را ساخت نحوی به معنای فقیر نامید.

1. Wittgenstein, L. *Tractatus Logico-Philosophicus*, 3, p.325.

متوجه باشید که اصرار به این که کارنپ در ساخت نحوی منطقی زبان از ساخت نحوی به معنای فقیر استفاده کرده است (با ساخت یک نظریه‌ی ترکیبی در باب نشانه‌ها و نحوه‌ی ترکیب آن‌ها)، برای طرفدارانِ خوانش استاندارد چندان سودمند نخواهد بود، زیرا می‌توان تصور کرد که به این ترتیب کارنپ از رویارویی با چالش ویتگنشتاینی طفره رفته است. در واقع در زمینه‌ای متفاوت، فریدمن گفته است که «این ادعای کارنپ که صورت منطقی و ساخت نحوی منطقی کاملاً قابل بیان اند ربطی به رساله‌ی ویتگنشتاین و گزاره‌های مشابه آن ندارد»^۱. برای برگرداندن دید فریدمن در قالب مورد بحث خودمان، می‌توانیم بگوییم که کارنپ ساخت نحوی به معنای فقیر آن را در ذهن داشته است و ویتگنشتاین از ساخت نحوی به معنای غنی شده‌ی آن سخن گفته است. من نمی‌خواهم این دیدگاه را رد کنم، اما بیش‌تر مایلیم تصور کنم که هم کارنپ و هم ویتگنشتاین بین دو معنای غنی و فقیر ساخت نحوی در رفت‌وآمد بوده‌اند. حتی در این صورت هم تفسیر فریدمن ممکن است درست باشد، زیرا ممکن است معنای غنی و فقیر ساخت نحوی از دید کارنپ و ویتگنشتاین اصلاً با هم رویارو نشوند، اما من تلاش می‌کنم نشان دهم در قبال معنای غنی ساخت نحوی نیز کارنپ و ویتگنشتاین با یکدیگر تقابل کرده‌اند.

سکوت و واقعیت

در یک تصویر کلی، نیازی نیست دیدگاه ویتگنشتاین در باب قواعد نحوی و در قالب کارکرد نشانه‌ها را طبق نظریه‌ی ساختی کارنپ فهمید. می‌توان نحوه‌ی کارکرد هر نشانه را به عنوان نحوه‌ی مشارکت‌اش در تصویر کلی‌تر از واقعیت فهمید. در این جا با مفهومی قوی‌تر از ساخت نحوی رودرروایم که به آن چه ویتگنشتاین در باب صورت تصویری گفته است، مربوط می‌شود. در واقع به نظر می‌رسد هر جا ویتگنشتاین از عبارت صورت منطقی و گرامر به عنوان چیزهایی غیرقابل بیان استفاده کرده است، منظورش همان صورت تصویری بوده است.

تعریف سراسر ویتگنشتاین از صورت منطقی در قالب زیر قابل بیان است:

1. Friedman, M., *Reconsidering Logical Positivism*, 1999, p.193.

۲.۱۸. هر آن‌چه هر تصویری، به هر شکلی، به شکل مشترک با واقعیت از آن برخوردار است، تا به‌تواند آن را به شکلی درست یا غلط ترسیم کند، صورت منطقی است، که عبارت است از صورت واقعیت.

رابطه‌ی بین صورت منطقی و صورت تصویری در رساله‌ی منطقی فلسفی آشکار است: ۲.۱۵ این واقعیت که عناصر تصویر به همان شکلی به هم متصل شده‌اند که عناصر جهان به هم متصل شده‌اند، نشان می‌دهد که چیزها نیز به همان شکل به هم متصل شده‌اند. بگذارید این رابطه‌ی بین عناصر را ساختار تصویر بنامیم، و بگذارید امکان این ساختار را صورت تصویری تصویر بنامیم.

۲.۱۵۱. صورت تصویری این امکان است که چیزها به همان شکلی به هم وصل شده‌اند که عناصر تصویر به هم وصل شده‌اند.

ساخت نحوی یا گرامر نشان می‌دهد که عناصر زبان به شکلی خاص به هم وصل شده‌اند. اما آیا بین ساخت گرامری و ساخت جهان هیچ رابطه‌ای وجود دارد؟ به نظر نمی‌رسد که ساخت نحوی، به معنای فقیر کلمه، هیچ تلویحی در باب این موضوع داشته باشد. به نظر نمی‌رسد که ساختار گرامری به خودی خود به واقعیت مربوط باشد یا از آن جدا باشد. صورت تصویری یا گرامر، به معنای غنی کلمه، نکته‌ای در این زمینه دارد. هر چند نمی‌توانیم باور داشته باشیم که می‌توانیم به همان شکلی یک قاعده‌ی گذار را «بیابیم» که می‌توانیم «یک درخت با تنه‌ی سبز و برگ‌های قرمز» را بیابیم، یعنی این که «هر چند در شناسایی قواعد به «تجربه» وابسته نیستیم، با این حال «کل نظام گزاره‌ای به واقعیت قابل اعمال است»^۱.

ناراحتی که در باب این عبارت حس می‌کنیم «گل سرخ با قرمزی یکی است» و می‌تواند ما را وادارد نتیجه بگیریم که این عبارت اشتباه است، و به نوبه‌ی خود نشان می‌دهد که عبارت با واقعیت منطبق نیست، و از این رو نشان می‌دهد این عبارت به شکل نادرست صورت‌بندی شده است، و گاهی واقعیت، گرامر را راهنمایی می‌کند.^۲

1. Wittgenstein and Waismann, *Voices of Wittgenstein: The Vienna Circle, Ludwig Wittgenstein and Friedrich Waismann*, Routledge, London and New York, 2003, p.233.

2. Ibid, p.235.

نکته‌ی مهم این است که هر چند واقعیت، گرامر را هدایت می‌کند، و شباهت بین ساختار تصویر (یا زبان) به ساختار واقعیت در گرامر منعکس می‌شود، با این حال رابطه‌ی واقعیت و تصویر را نمی‌توان در خود تصویر بازنمایاند. برای تخمین زدن این شباهت در تصویر، باید بتوانیم هر دو سوی رابطه (یعنی تصویر و سوژه‌ی آن) را در تصویر جا دهیم و آن دو را آن جا مقایسه کنیم، که کاری است آشکارا غیرممکن. این امر امری است آشکار، زیرا «یک تصویر نمی‌تواند خود را بیرون ساختار بازنمایانه‌اش قرار دهد»^۱ تا هم خود را تصویر کند، هم سوژه‌ی خود را و دقیقاً به همین دلیل است که نمی‌توانیم در باب رابطه‌ی زبان (تصویر) و جهانی که واقعیتی مشترک با آن دارد سخن بگوییم. هیچ مانعی برای سخن گفتن در باب گرامر یا ساخت نحوی یا نظریه‌ی ساخت آن وجود ندارد، اما سخن گفتن در باب رابطه‌ی گرامر صحیح (به منزله‌ی تصویر زبانی واقعیت) با واقعیت فرازبانی که چیزی مشترک با آن زبان دارد، نامعقول است. همان‌طور که ویتگنشتاین به شکلی آشکار در مقدمه‌ی رساله گفته است: «...برای این که مرزهای اندیشه را ترسیم کرد، باید بتوانیم هر دو سوی آن را قابل اندیشیدن به حساب آوریم (باید بتوانیم در باب آن چه نمی‌توان اندیشید بیندیشیم). بنابراین تنها می‌توان از درون، مرزهای زبان را ترسیم کرد، و آن چه در آن سوی مرزهای زبان نهفته است، به سادگی مهمل است»^۲ و در واقع تنها این اشاره در باب رابطه‌ی بین واقعیت و زبان است که ویتگنشتاین را وا می‌دارد بپذیرد که گزاره‌های خودش در رساله تنها نقشی تنویری دارند و نهایتاً مهمل‌اند.^۳ به این ترتیب رابطه‌ی بین دیدگاه ویتگنشتاین در باب مشرف به واقعیت بودن صورت منطقی و غیرقابل بیان بودن آن شکل می‌گیرد.

ظاهراً در سوی دیگر ماجرا، نظام‌های زبانی به هیچ شکلی از واقعیت وابسته نیستند. می‌توان سیستم‌های زبانی را در اقیانوس بی‌کران امکانات غوطه‌ور ساخت و انتخاب و ساخت نظام‌های زبانی به جای این که به واقعیت مبتنی باشد یا به وسیله‌ی آن هدایت شود، زیر سلطه‌ی قرارداد، قرار دارد. همان‌طور که دیدیم، حتی P-rules که قواعد کلی فیزیک هستند نیز بر اساس این فرایند قراردادی جذب نظام زبانی می‌شوند.

1. Wittgenstein, L. *Tractatus Logico-Philosophicus*. 2.174.

2. Ibid, pp.3-4.

3. Ibid, p.54.

اما چه کسی گفته است که قراردادها به وسیله‌ی واقعیت هدایت نمی‌شوند. به عبارت دیگر، وقتی می‌گوییم یک چیزی قراردادی است، آیا منظورمان این است که از واقعیت مجزا است و به شکل دل‌خواهی قوام می‌یابد؟

از همان آغاز هم بخش‌هایی از فلسفه‌ی کارنپ به چشم می‌آمدند که در آن‌ها تأکید شده بود معنای متوسل شدن به قرارداد این نیست که انتخاب چارچوب زبانی، دل‌خواهی است. این بخش‌ها معمولاً زیر خروش امواج اقیانوس بی‌نهایت مغفول می‌ماندند، اما تقریباً هر جایی که کارنپ از قرارداد سخن گفته است، از بخش‌های مرتبط با امر واقع انتخاب چارچوب زبانی نیز سخن گفته است. در *ساخت نحوی منطقی زبان* اشاره می‌کند:

ساختن نظام‌های فیزیکی از قواعد ثابت پیروی نمی‌کند، بلکه از قرارداد پیروی می‌کند. این قواعد، یعنی قواعد شکل دهی به زبان، یعنی L-rules و P-rules دل‌خواهی نیستند. این انتخاب در وهله‌ی اول از ملاحظات روش‌شناختی عملی مایه گرفته است (برای مثال از این که آیا این قواعد باعث سادگی، ثمر بخشی و مثمر ثمر بودن می‌شوند یا نه). این امر در مورد همه قراردادها، مثلاً تعاریف نیز صدق می‌کند.^۱

به لطف این ملاحظات، انتخاب قراردادی دل‌خواهی نیست (انتخاب با چیزی هدایت می‌شود که پایگاهی در واقعیت دارد)، با این حال این ملاحظات عملی‌اند و نمی‌توان آن‌ها را در زبان نظری بیان کرد (یعنی در زبان علم، منطق و یا فلسفه که منطق علم است). اما آنچه زبان را به عوامل ابژکتیو وصل می‌کند (این عوامل هر چه که باشند) در زبان غیرقابل بیان است. در دوره‌ی بعدی کار خود، در دوره‌ی سمانتیکی، کارنپ دید خود در باب سرشت عملی این ملاحظات را عوض می‌کند: «آیا تجربه‌های ما چنان‌اند که استفاده از صور زبانی مورد نظر مقتضی و سودمند است؟ این پرسشی است نظری با سرشتی واقعی و تجربی». ^۲ با این حال کارنپ هنوز هم از طبیعت واقعی این ملاحظات سخن می‌گوید و تقریباً تا وقتی که به موضوع قرارداد می‌پردازد به این کار ادامه می‌دهد:

برای این که به‌توان فهمید بدون این که با واقعیت‌های جهان طبیعت و قوانین منطق دچار تضاد شویم چه نوع قراردادهای می‌توان به کار بست، به دانش مبتنی به واقعیت نیاز داریم.^۳

1. Carnap, R., *Logische Syntax der Sprache*, p.320.

2. Carnap, R., "Empiricism, Semantics, and Ontology", p.90.

3. Carnap, R., *Philosophical Foundations of Physics*. Martin Gardner, ed. Basic Books, 1966, p.68.

اکنون، باور دارم که می‌توان به راحتی پذیرفت که انتخاب یا ساخت قراردادهای به وسیله‌ی ملاحظات واقعی هدایت می‌شوند. به این ترتیب است که قراردادهای با واقعیت‌های طبیعت سازگار می‌شوند و معنا می‌دهند و از واقعیت جهان بیرونی منفک نیستند. قراردادهایی که در بطن نظام‌های زبانی قرار دارند با دانش واقعی هدایت می‌شوند. با این حال، حتی در دوره‌ی سمانتیکی نیز، هنگامی که می‌توان عناصر واقعی را در قالب زبان نظری بیان کرد «تزو واقعیت جهان چیزها را نمی‌توان در قالب این عبارات آورد، زیرا نمی‌توان آن را در زبان اشیاء یا در هیچ زبان مادی دیگری بیان کرد»^۱. نمی‌توان گفت که «جهان چیزها واقعی است» و «عناصر واقعی سیستم زبانی را به واقعیت جهان متصل می‌کنند».

نتیجه

توافق ویتگنشتاینی-کارنپی

کارنپ بسیار خردمندانه در باب علت غیرممکن بودن صورت‌بندی تز واقعیت در زبان نظری خاموش می‌ماند، اما از دید من این اصل سکوت ویتگنشتاینی است که در بطن قراردادگرایی کارنپی مورد احترام واقع شده است.

ممکن است هنوز هم تفسیر استاندارد پافشاری کند که بین این جنبه‌ی نادیده گرفته شده از قراردادگرایی کارنپ و دیدگاه مشابه ویتگنشتاینی در باب غیرممکن بودن سخن گفتن از صورت تصویری، هیچ مشابهتی وجود ندارد. این دو جور عدم امکان سخن گفتن کاملاً بی‌ربط اند و «ناتوانی ویتگنشتاینی در توجیه گرامر به قراردادگرایی یا اصل تسامح کارنپ نمی‌انجامد»^۲. اما این پافشاری استاندارد با بررسی اندیشه‌ی ویتگنشتاین و کارنپ در موضوع مورد بحث جور در نمی‌آید. به علاوه، اشاره‌های سودمند تاریخی وجود دارند که این تفسیر جدید را تقویت می‌کنند.

برای مثال گودل که از نزدیک شاهد شکل‌گیری تجربه‌گرایی منطقی بوده است اشاره می‌کند که دیدگاه‌های ۱۹۳۰ کارنپ، هانس هان و شلیک در باب سرشت ریاضیات، دیدگاهی که گودل آن را «دیدگاه نحوی» می‌نامیده است و آن را «ترکیبی از نومی‌نالیسم و قراردادگرایی به شمار می‌آورده است»، تا حد زیادی «متأثر از دید ویتگنشتاین بوده است»^۳.

1. Carnap, R., "Empiricism, Semantics, and Ontology", p.90.

2. Coffa, A., *Semantic Tradition From Kant to Carnap*, p.270.

3. Gödel, K., "Is Mathematics Syntax of Language?", pp. 334-335.

اما گودل دقیقاً در باب این‌که ویتگنشتاین از چه نظر بر کارنپ تأثیر گذاشته دقیق نمی‌شود. اما جالب‌تر این است که ویتگنشتاین در نامه‌ای به شلیک همین دیدگاه را در قالب عباراتی دقیق‌تر بیان می‌کند: «همان‌طور که می‌دانی، کارنپ، هنگامی که از دیدگاه صوری دفاع می‌کند و "نحوه‌ی مادی سخن گفتن" را رد می‌کند، حتی گامی از من جلوتر نرفته است. نمی‌توانم باور کنم که کارنپ چنان کامل ایده‌ی جمله‌ی پایانی رساله و کل اثر را درک نکرده است». البته من تصور نمی‌کنم که بعد از آن‌چه در بخش پیش دیدیم، تردید کنیم که این تفسیر ویتگنشتاینی از رابطه‌ی رساله و ساخت نحوی منطقی زبان نادرست است. البته منظورم این نیست که دستاورد کار کارنپ را نادیده بگیریم. کاملاً آگاهم که این اثر در پیش‌رفت منطق، فلسفه و سمانتیکز نقشی اساسی داشته است. دستگاه نحوی کارنپ، اصل تسامح و آزاداندیشی کارنپ در باب به کار بستن سیستم‌های منطقی متفاوت، هر چند مخالف دیدگاه ویتگنشتاینی نبوده‌اند، اما کاملاً مهم و قابل اعتنا هستند. شکست کارنپ در عبور از مرزهای ویتگنشتاینی به دلیل این نبود که کارنپ به اندازه‌ی کافی تلاش نکرده بود. فرار، شکست خورد به این دلیل که زندان ویتگنشتاین به معنایی بسیار اساسی و شاید پیش پا افتاده تزلزل‌ناپذیر است.

اما شاید بتوان با رفتن به لایه‌ای بالاتر از فرازبان که در آن رابطه‌ی بین زبان و مرجع عبارات ترسیم می‌شود مرزهای زندان را در هم شکست و از آن فراتر رفت. شاید به‌توان رابطه‌ی بین تصویر و سوژه‌ی آن را در صفحه‌ای دیگر ترسیم کرد، که در این مورد چیزی نیست جز صفحه‌ی گفتمان سمانتیکی. من شخصاً به امکان سخن گفتن در باب زبان، حتی در چارچوب آن‌چه ممکن است فرازبان نامیده شود، بدبینم. اما بحث در باب این موضوع را به وقتی دیگر موکول می‌کنیم.

منابع

1. Angelides, A., "Carnap's 1934 Objection to Wittgenstein's show/say distinction", *Erkenntnis*, 2012, 76: 147-169.
2. Awodey S., Carus A., "From Wittgenstein's Prison to the Boundless Ocean: Carnap's Dream of Logical Syntax", in Wagner, ed. *Carnap's Logical Syntax of Language*, Palgrave Macmillan, 2009.

3. Carnap, R., *Logische Syntax der Sprache* (Vienna: Julius Springer Verlag.); trans. by AmetheSmeaton as *Logical Syntax of Language (LSL)* London, Kegan Paul Trench, Trubner& Co., 1934/37.
4. -----, *Introduction to Semantics*, Harvard Uni, Press., 1942.
5. -----, (1950), "Empiricism, Semantics, and Ontology", *Revue Internationale de Philosophie* 4: 20-40. Reprinted in *Philosophy of Science* edited by Boyd, Gasper and Trout, MIT, 1999.
6. -----, *Philosophical Foundations of Physics*, Martin Gardner, ed. Basic Books, 1966.
7. Coffa, A., *Semantic Tradition From Kant to Carnap*, Cambridge University Press, 1991.
8. Creath, R., "Language without logic", in Giere and Richardson *Origins of Logical Empiricism*, Minnesota, 1996, pp. 251-268.
9. Friedman, M., *Reconsidering Logical Positivism*, Cambridge University Press, 1999.
10. Gödel, K., "Is Mathematics Syntax of Language?", Version III, in Gödel, *Collected Works*, Vol. III, S. Feferman, J. Dawson, Jr., W. Goldfarb, C. Parsons, and R. Solovay (eds.), Oxford, Oxford University Press, 1953-1957, 334-356.
11. Hume, *An Enquiry Cocerning Human Understanding*, Oxford, 1963[1748].
12. Russell, B., "On Denotating", *Mind*, NS, Xiv, 1903.
13. Wittgenstein, L. *Tractatus Logico-Philosophicus (TLP)*, 1922, C.K. Ogden (trans.), London: Routledge&Kegan Paul. Originally published as "Logisch-PhilosophischeAbhandlung", in *Annalen der Naturphilosophische* Vol. XIV, 3/4, 1921.
14. Wittgenstein and Waismann, F., *The Voices of Wittgenstein: The Vienna Circle, Ludwig Wittgenstein and Friedrich Waismann*, Routledge, London and New York, 2003.